

محمد پیام بهرام پور: حُب در خدمت یکی از مدرس های خیلی خیلی خوب هستیم، جز معدود مدرس هایی هستند که من توی ایران ازشون مستقیم یاد گرفتم و خوب یاد گرفتم و هستند؟

و واقعاً افتخار می کنم که مدرس خوب داریم. به لحاظ فکری خیلی خیلی احساس نزدیکی دارم با ایشون، با شناخت مختصری که پیدا کردم توی چند تا برنامه در کنار هم بودیم و می تونیم خیلی چیزهای خوب یاد بگیریم.

مخصوصاً که مدل کارشون متفاوت، خیلی متفاوت با خیلی از مدرس هایی که دیدیم بنابراین یه فرصت یادگیری خیلی خوبه.

جز معدود مدرس هایی بودند که به من نگفتند مثلاً این سؤال رو نپرس، راجع به فلان همه چیز رو می گن راحت بپرس، خیلی خوب بود و امیدوارم که بتونیم یه استفاده ی خیلی خوب ببریم، با دیدگاه های مختلف آشنا بشیم.

امیدوارم یه عالمه حرف مخالف حرف من بشنوید چون قطعاً این کمک می کنه ادراک همه مون رشد بکنه وگرنه تکرار حرف های من خیلی نمی تونه خوب باشه و امیدوارم اتفاق های خیلی خوب بیفته. آقای قمری عزیز رو حسابی تشویق کنید که در خدمتشون باشیم.

استاد بچه ها قَر دارند دیگه من شرمنده م. خیلی خوش آمدید و من ببخشید یادم رفت بهتون بگم که بچه ها، بفرمایید خواهش می کنم بفرمایید بشینید.

این ور یا اون ور

فرقی نمی کنه، بفرمایید بشینید من الان نور پروژکتور رو اصلاح می کنم. بچه ها فقط نمی دونستند که یعنی من نگفته بودم خدمت شما که یه مقدار بچه ها به لحاظ قَر و ریتم و این ها یه فضای خاصی دارند بر می گردند به فضا.

جمال قمری: من رو پله ها رو موزون اومدم

محمد پیام بهرام پور: خیلی ممنون که همونجا تمومش کردید

جمال قمری: آره، رسیدم اینجا پیشمون شدم

محمد پیام بهرام پور: بفرمایید بشینید

جمال قمری: بله

محمد پیام بهرام پور: بله خیلی متشکر ممنون از آبروداری همیشگیتون که واقعاً سنگ تموم می ذارید، مرسی. ان شاءالله سمینارهای خودتون جیران بشه دوستان. حُب یه سلام می خوایید داشته باشید با دوستان و بریم.

جمال قمری: سلام سلام

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند

غنیمتی شُمَر ای شمع وصف پروانه که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند

غنیمتیه برای من بودن در حضور شما در کنار دوست عزیز و نازنینم جناب بهرام پور و امیدوارم که ساعت پیش رو برای همه ی ما مثمر ثمر باشه و میوه های نیکویی از اون بتونیم برداشت کنیم در خدمتتون هم هستم.

محمد پیام بهرام پور: زنده باشید، مرسی، آقا چرا شما اینقدر حس خوب به آدم می دید؟ یعنی الان از اون پارکینگ که ما با هم اومدیم من هی حس خوب گرفتم حالا الان مثال هاش رو می گم که اصلاً فکر نکنید مثلاً تعریف الکیه و این ها.

همکارهای من که می اومدند همه شون رو به لحاظ عاطفی یه تاجی می کردید، یه شوخی، یه تحویلی چیزی خیلی جالب بود و چرا اینقدر ما حس خوب می گیریم یعنی از لحظه ی اومدن، نشستن، صحبت شما این داستانش چیه و چکار می کنید برای این داستان؟

جمال قمری: خیلی سریع رفتید سراغ یکی از اصول مطالب، جمع اصل مطلب، من چون اهل هنرم نگاهم به انسان یک نگاه خاصه، البته بعضی ها هنرمندند، بعضی ها مثل من هنرمندند یعنی خودشون رو بند کردند به هنر ولی هنر به من این رو آموخته.

هنر یکی از ابعاد زندگی منه و من آدم ها رو دوست دارم، علاقه دارم، بودن با آدمها، در حضورشون بودن، نگاه کردن به انسانها، به قول یک فیلسوفی بزرگترین اتفاقی که می تونه بیفته اینه که دو انسان به چشمان همدیگه نگاه کنند، این اعتقاد من.

محمد پیام بهرام پور: بغل دستیتون رو نگاه کنید

جمال قمری: البته فاصله چون نزدیک یه مقدار رعایت کنید و فعلاً فقط نگاه کنید بغل دستیتون رو

محمد پیام بهرام پور: نه بچه ها آموزش دیدند الان یه شش ماهی هست که تمرین کردند فعلاً نگاه کنند،

مرسی

جمال قمری: خُب درسته آموزش دیدند ولی خُب فصل پاییز و به هر حال باید احتیاط کرد

محمد پیام بهرام پور: خیلی خوبه، خُب ممنونم از شما چه هنری فرمودید کار کردید؟ من هم یه هنری دارم اون چیز توپه رو می اندازند تو اون قلابه.

جمال قمری: بعد از چهار روز

محمد پیام بهرام پور: بعد از چهار روز بله

جمال قمری: بعد از چهار روز تمرین

محمد پیام بهرام پور: چون با چهار حرکت انداختند استاد و تونستند که پشت صحنه داشتیم که یه مقدار دیر اومدیم گیر همین بودیم داشتیم تمرین می کردیم با چهار بار تمرین فقط از اولین لحظه و واقعاً

جمال قمری: مرسی، مرسی، خیلی جذاب بود من گفتم تا این رو ندازم نمیام اونجا

دفعه چهارم بالاخره موفق شدم

محمد پیام بهرام پور: چه هنری کار می کردید؟

جمال قمری: کار می کنم

محمد پیام بهرام پور: کار می کنید درسته

جمال قمری: من نوازنده ی سه تار هستم و خواننده ی آواز ایرانی

محمد پیام بهرام پور: باریکلا، مرسی، خیلی عالی. خُب دیگه به هر حال بحث ارائه توانمندی ها شد من پشت در قابلمه دوستان دیدند چطور ضرب می گیرم و آواز هم که خیلی سعی می کنم نخونم یعنی مراعات می کنم.

جمال قمری: تو حموم چطور؟

محمد پیام بهرام پور: نه نه اصلاً

جمال قمری: چون همه ی ایرانی ها تو حموم خواننده اند و قدیم ها می گفتند، می گفتند فلانی تو حموم خزینه چهچه بلبل می زنه تک و تنها.

محمد پیام بهرام پور: می خونید برامون اگه بخواییم؟ دیدید حتماً

دوستان شش و هشتی نمی خونند فک می کنم اینجوری که شما ...

جمال قمری: من این صدای تشویق های دوستان رو، دست هاشون، نگاه هاشون، وجنات و سکناشون رو که می بینم مدل دیگه ای یعنی باید این رو جمع کنیم.

محمد پیام بهرام پور: بله یه چاقویی چیزی دست آدم باشه و ...

جمال قمری: بیارید آره گل هم هست می بندیم بهش و شما هم می تونید بشینید پشت میز و موسیقیش با من، بچه هام که ماشاالله همه...

محمد پیام بهرام پور: پایه اند

جمال قمری: موزونند، بله در همین بدو امر یعنی من امروز صبح پا شدم، از خواب پا شدم اومدم اینجا یه دونه اون تویه رو انداختم تو اون، نشستم اینجا و بعد می گه بخون.

محمد پیام بهرام پور: خُب

جمال قمری: خُب، درسته؟

محمد پیام بهرام پور: آخرش بخواییم ازتون یا الان می خونید؟

جمال قمری: صدام رو یه ذره باید گرم کنم، چشم

محمد پیام بهرام پور: آقا من برم با اجازه تون

یعنی خیلی خوبه، از خداوند براتون آرامش می خوام

جمال قمری: خُب، من چرا که نه؟ بالاخره یکی دو خطی، چشم سعی می کنم در خدمتتون باشم، برنامه های

مفصل تر می داریم برای بعد که بیاییم و دیگه همه چیز مهیا باشه، رقص نور دارید؟

محمد پیام بهرام پور: بچه ها ازشون بعید نیست برای یه کاری درست می کنند یعنی...

یعنی شما یه اشاره بکنید ...

جمال قمری: بله بله تو این جور حیطه ها هیچ اصلاً واقعاً بچه های پر تلاشیند، آره اصلاً هیچ محدودیتی واقعاً

ندارند، بله درست شنیدید؛ یعنی فکر کنم شما رفتید گشتید تو محافل و مجالس اونهایی که همیشه وسطند رو

...

محمد پیام بهرام پور: میان داری بله

گلچین کردید آوردید وسط. گزینش میون داری بود بعد در حقیقت چون دوره گزینش داشت، مصاحبه داشت،

یه آهنگ پخش می کردیم ببینیم چند ثانیه بلند می شن

جمال قمری: اوهوم

محمد پیام بهرام پور: بالای ده ثانیه قبول نمی شد.

جمال قمری: آخه بعضی ها هستند که بعد یه دقیقه بلند می شن و باید بکشیشون وسط، خُب

محمد پیام بهرام پور: بله

جمال قمری: و من نمی تونم، من بلد نیستم، من اینجوری اصلاً نمی تونم، چرا گناه می کنید و خیلی حرف های

دیگه می زنند بعد میاند وسط دیگه صاحب مجلس کلید رو می ده می گه نصف شب خواستی بری در رو قفل

کن.

محمد پیام بهرام پور: شما از اونایی؟

جمال قمری: مام به هر حال دیدیم دست مردم

محمد پیام بهرام پور: آها

جمال قمری: آره، الان داری صدام رو گرم می کنی؟

محمد پیام بهرام پور: نمی دونم دیگه

جمال قمری: خُب تلاشت رو بکن، خوبه

محمد پیام بهرام پور: چشم، خُب پس می خواییم با داستان شروع کنیم، می خواییم تا گرم بشه صдатون.

بفرمایید که آقای جمال قمری از کجا شروع کرد که الان اینجا اصلاً این جایگاه خیلی خوب رو تو آموزش

کشورمون دارند و داستانتون رو برامون بگید من هم با اجازه تون وسطش می پریم دیگه

جمال قمری: بپر جفت پا، خیالت راحت مشکلی نیست

محمد پیام بهرام پور: مرسی



جمال قمری: من عاشق معلمی بودم، وقتی که محصل دبیرستان بودم درس های خود دبیرستان رو به

همکلاسی ها خودم آموزش می دادم، به طور ویژه ریاضی رو

محمد پیام بهرام پور: درس خون بودید پس؟

جمال قمری: من جزو درس خون هایی بودم که ته کلاس می نشستم

محمد پیام بهرام پور: آها

جمال قمری: معلم ها همیشه با من چالش داشتند یعنی نمی تونستند خوب من رو ادب کنند چون درسم خوب

بود ولی همیشه می گفتند آخه تو چرا؟ تو که درست خوبه چرا می ری اون ته می شینی و گرم می ریزی! این

سوال رو بارها از من پرسیدند.

محمد پیام بهرام پور: حالا چرا واقعاً؟

جمال قمری: چون گرم دارم!

محمد پیام بهرام پور: آها

جمال قمری: می رفتم کتابخونه بچه ها می اومدند می نشستند من همون درس های دبیرستان، مشتق و

انتگرال و درس هایی که بود، مثلثات ما داشتیم نظام قدیم، شماها یادتون نمیداد!

ماشالله چون اوریج من الان می زنم هفده هجده بیشتر نمی زنه، یعنی من اودم خراب شد والا همه اینجا

تینیجرن. معلمی رو دوست داشتم، کار معلمی رو به صورت غیر رسمی تو همون مدرسه ی خودمون شروع کردم،

چون یکی از معلم ها به من می گفتش که مدرسه باید به تو پول بده تو داری به بچه ها یاد می دی و شد

هجده سالم رفتم دانشگاه و شدم معلم کنکور.

محمد پیام بهرام پور: اجازه هست نگه دارم؟ ببخشید

جمال قمری: ببین یه چیزی بهت بگم اجازه نگیر از من!

محمد پیام بهرام پور: چشم، استوپ، مرسی. دوستان کار داوطلبانه که گفتید اکثر آدمها حتماً یه مدتی رایگان یه

کاری کردند و خیلی چیزها به دست آوردند، این الگوی تکرار شونده تو تمام آدمهای موفق که خیلی جاها می

گم این سرویسو دادند، مجبورم این یادآوری ها رو بگم، پلی

جمال قمری: مرسی، گاهی باز هم بزنید

محمد پیام بهرام پور: چشم

جمال قمری: خواهش می کنم، دوست دارم، صدامم گرم کن.

حُب شدم معلم کنکور خیلی پر انرژی، خیلی عاشق، فوق العاده علاقه مند. ریاضی درس می دادم برای کنکور

تست زنی و کنکور و ... چون خودم جز رتبه های خوب کنکور بودم رشته ریاضی، درس دادم، یه سه سال درس

دادم من کنکور رو.

می رفتم خونه های مردم، این ور اون ور، معلم خصوصی بودم بیشتر چه تو خونه ها و چه تو موسسه ها و این

تجربه ی آموزش یک به یک، اینکه یه نفر کنار من باشه برای من اولین تجربه ی آموزشی بود که خیلی جدی

بود و من ازش کسب درآمد کردم.

تو دوران دانشجویی خودم و حُب خیلی اتفاقات جالبی هم اون موقع می افتاد، مثلاً خیلی از دانش آموزهای

من که کنکوری بودند حُب دختر بودند، البته بگم فقط کنکور درس نمی دادم ها درس های دبیرستان رو هم

درس می دادم، کنکور و ریاضی دبیرستان، می نشستند کنار من، من می رفتم اینجوری بود که مثلاً من اینجا

بودم دختره یعنی ببخشید دختره اینجا بود.

محمد پیام بهرام پور: من هم بودم

جمال قمری: باباش این بالا، اینجوری وایستاده بود، حدوداً یک ساعت و نیم اینجوری من می لرزیدم و ریاضی



درس می دادم و تا اینکه البته یه روز من فهمیدم که نه آدم قابل اعتمادی ام، رفتم خونه ی یکی از این شاگردام جلسه ی اولش بود

محمد پیام بهرام پور: فقط بابا به بود؟

جمال قمری: نه نه بابا نبود، خُب، بعد حالا میگم چجوری اومدم بیرون قشنگ صدام گرم شده بود، رفتم تو. معمولاً میز ناهارخوری بود می خوابید همونجا بشینید، خوب بود فضای خوبی بود پشت میز ناهارخوری، توی هال، توی پذیرایی، این پدر و مادر هم اومدند گفتند شما باید برید تو اتاق دوتایی، من گفتم نه همین جا خوبه گفتش که نه نه برید تو اتاق خوبه صدا نمیداد، تلفن زنگ نمی خوره، نمی دونم تلویزیون هیچی برید. به زور ما دو تا را کردند تو اتاق یعنی برای اولین اونجا فهمیدم که من حافظ جان و مال و ناموس هستم...

محمد پیام بهرام پور: این ها خیلی زود صداشون گرم می شه

جمال قمری: شاعر می گه به هر گلستان که رسیدی گلی بچین و برو

محمد پیام بهرام پور: بعضی هام که اومدید فقط بچرید دیگه اونطور که شما دارید می گید.

جمال قمری: این شد تجربه ی معلمی من، ولی خیلی جالب بود من که پر تلاش، پر انرژی، علاقه مند وارد بحث آموزش ریاضیات دبیرستان و کنکور شده بودم واقعاً بعد از سه سال به طرز وحشتناکی خسته شدم. یعنی خیلی جالب بود یه روز بود که نشسته بودم کنار یکی از شاگردام دیدم یه مسأله رو دیگه خوب نمی تونم حل کنم، یکی از تست های کنکور رو، البته اون موقع یه جایی مشغول کار شده بودم صبح ها می رفتم یه شرکتی کار می کردم، عصرها می رفتم آموزش، نمی تونستم

محمد پیام بهرام پور: چکار بود اون شرکت؟ می تونید بگید؟

جمال قمری: آره، شرکت شرکت پیمانکاری ساختمان بود بعد من رو یکی معرفی کرد دوست داشتم برم کار کنم، رفتم وارد شدم و اون اولین شاید شرکتی بود که من توش کارکردم، کار من چی بود؟

اینها یه برنامه ای رو باید برای وارد کردن صورت وضعیت هاشون می نوشتند اون زمان فاکس پرو یه همچین برنامه هایی بود یعنی اینقدر زبان های برنامه نویسی قوی و پیشرفته مثل امروز وجود نداشت. من کاری که می کردم این بود که یه سری ورود دیتا انجام می دادم براشون چون کامپیوتر هم تقریباً تازه اومده بود، یه سه چهار سالی بود اون کامپیوترهای نمی دونم سیصد و هشتاد و شش و یادتون میاد دیگه بعضی هاتون، چهارصد و هشتاد و شش و بعد پنتیوم شد و بعضی ها سر تگون می دند سن و سالشون دیگه مشخص شد. ولی ایشون نمی دونم چرا سر تگون می دن!

می رفتم اونجا دیتا اینتری می کردم در واقع و خیلی خُب چیزهای خوبی هم از اون سرپرستی که اونجا داشتم که در واقع یه برنامه نویس بود یاد گرفتم.

بعد دیدم ذهنم جواب نمی ده اون آخرین بود گفتم دیگه من کنکور درس نمی دم، کم آوردم، یعنی من هجده سالگی ذهنم خیلی قوی تر بود تا مثلاً بیست و یکی دو سالگی خیلی جالب.

اونجا به بعد آموزش یعنی از همون هجده سالگی آموزش یکی از کارهای اصلی من بود تا همین امروز، معلمی، هر کاری می کردم معلم هم بودم و تقریباً همه چیز هم درس دادم از شیر مرغ تا جون آدمیزاد، همه چیز درس دادم.

از سال ۱۳۸۲ که در واقع می شه گفت بعد از فارغ التحصیلی دوره ی کارشناسی من به واسطه ی یکی از معلم های لیسانسم وارد یه پروژه ی برنامه ریزی استراتژیک بازاریابی شدم به عنوان کارشناس.

خیلی جالبه که بعضی ها هستند دیدید ازشون می پرسید مثلاً فرض کنید اگه مدرس، شما از کی دوست داشتید مدرس بشید؟ من پنج سالم بود دوست داشتم مدرس بشم. نه من اینجوری نبودم واقعیتش بگم از هشت سالگی می دونستم قراقره مشاور بشم نه من پنج سالگی دوست داشتم شاعر بشم، شش سالگی دوست

داشتم مثلاً شکارچی بشم، هفت سالگی دوست داشتم جانور شناس بشم، اینجوری یعنی خیلی ملون المزاج بعد بسیار تنوع طلب بودم.

خدمت شما عارض شم که ... البته گل همین پنج روز و شش باشد وین گلستان همیشه خوش باشد این هم من واقف هستم بهش و شدم معلم، اولین، اولین کلاس عمومی من ۱۳۷۹ بود، آره اواخر ۷۹ بود دانشگاه علمی کاربردی، اولین کلاس عمومی من، ۸۲ اومدم تو مشاوره ی مدیریت و استراتژی و بازاریابی، ۸۴ ...

محمد پیام بهرام پور: کارشناسیتون رو ۸۲ گرفتید؟

جمال قمری: ۸۱ منتها

محمد پیام بهرام پور: ۸۱ آره آره

جمال قمری: داستان سربازی و اینها

محمد پیام بهرام پور: اوهوم

جمال قمری: کشش بده و خلاصه

محمد پیام بهرام پور: و ارشدش کی بود؟

جمال قمری: و ولش بده و پیچ و تاب خوشگلش بده و اینها

محمد پیام بهرام پور: اینها میان ها

جمال قمری: آره من همون، کارشناسی من مهندسی صنایع بود، پلی تکنیک بودم من و ۸۴ هم اولین ورکشاپ سازمانیم رو داشتم برای یک شرکت مهندسی پزشکی، تو زمینه ی دستگاه ها و تجهیزات پزشکی کار می کردم. اولین آموزش هم تو مدرسه اولین آموزشی که ازش درآمد کسب کردم ۱۸ سالگی آموزش کنکور، اولین آموزش گروهیم می شه گفت ۲۲ سالگی دانشگاه علمی کاربردی، اولین آموزش سازمانیم ۱۳۸۴ دیگه قطعاً سن من رو باید حدس زده باشید که ۲۴ سالمه با هم سن و سالام می پریم، ۸۴ اولین ورکشاپ سازمانی من بود و

محمد پیام بهرام پور: یعنی ۱۲ سال پیش

جمال قمری: ۱۲ سال پیش بعد توی این ۱۲ الی ۱۴ سال پیش چون مشاوره را از ۱۴ سال پیش، آموزش رو از ۱۲ سال پیش شروع کردم و تو این مدت حرفه ی اصلیم آموزش و مشاوره بوده به سازمانها در وهله ی اول، شرکت ها، کمپانی ها، کسب و کارها

محمد پیام بهرام پور: اوهوم

جمال قمری: و در وهله ی دوم به عموم

محمد پیام بهرام پور: این تفاوتی که گفتند این هست که آقای قمری تمرکز اصلیشون روی سازمانها هست در کنار اینکه بسیار هم تو فضای عمومی کار می کنند این هم هست یعنی اینجا کلی چیز می تونیم یاد بگیریم. دقیقاً من که اصلاً تو فضای سازمانی نیستم حُب اینجا شاید نتونم فرد خیلی مناسبی باشم بنابراین از تجربیات ایشون می تونیم خیلی خوب استفاده کنیم. حُب بزنی دور تند برسیم به الان اگر بخوایم فرض چون بچه ها آشنایی دارند اکثراً جستجو کردند اینها اما بخوایم از زبان خودتون از خودتون یه معرفی داشته باشیم چه چیزی برامون می گید و چکار می کنید.

مدرسی به چه عنوانی دوست دارید شناخته بشید که مثلاً اگر کسی شناسه مثلاً شما رو اینطوری چون تو حیطه های خیلی مختلفی تدریس های خیلی خوبی دارید اما اون عنوان و اینها رو که می خواهید رو بفرمایید **جمال قمری:** ببینید چند تا سؤال پرسیدید ما هم که به هر حال اهل منبر و دیگه خودت بیار من رو پایین از منبر لطفاً

محمد پیام بهرام پور: چشم

جمال قمری: اول این رو بگم که جمال قمری یا قمری هستم جمال، من هر دوشون رو دوست دارم به خصوص



از روزی که یکی از همشهری های ما رسید به جیمز باند و جیمز باند گفت باند هستم جیمز باند، گفت فر هستم غضنفر.

من از اون روز خیلی دوست دارم بگم قمری هستم جمال و حُب من آدم عجیب غریبی از اول بودم می رسم به سوالتون نگران نباشید من آدم عجیب غریبی بودم از اول کُلاً یعنی یه جوری بودم که اول اینکه من ناخواسته بودم یک.

هیچ ابایی هم ندارم، بله یه جوری نگاه نکنید که انگار همه تون خواسته بودید، دو اینکه من وقتی به دنیا اومدم پدرم حُب پشت در اتاق زایمان و بخش زایمان و زنان یه جوری شده بود که پزشکان اومده بودند بیرون بهش گفته بودند که ما هر کار تونستیم کردیم ولی اومد، من با یه همچین وضعیتی اومدم کُلاً عجیب غریب بودم و

محمد پیام بهرام پور: یعنی به زور اومدید

جمال قمری: خیلی به شدت، سال اول، اول به اصطلاح مدرسه یعنی هفت سالگی من یک شورش بودم تو مدرسه و پدر و مادرم رو خواستند گفتند فقط این رو ببرید بعد اونها اصرار کردند که من بمونم چون می دونستند من جای دیگه ای هم آخه جایی ندارم.

همونجایی که به زور رفته بودم باید می موندم می گفتند اصلاً این درس نمی خونه فقط داره شرارت می کنه، دلیلش هم این بود که من خواندن و نوشتن رو مادرم بهم خیلی زود چهار پنج سالگی یاد داد و من سال اول مدرسه به شدت برام خسته کننده بود، هیچ چیز جدیدی نداشت.

خلاصه این عجیب غریب بودن رسید به اینکه من تو زندگیم تقریباً همه کار کردم الان که مدرس و مشاور هستم در دو حیطه می شه گفت فعالیت می کنم، حوزه ی مشاوره م بیشتر مشاوره ی کسب و کار، در حوزه هایی مثل مارکتینگ، تبلیغات، برند سازی با شیوه های خاص و مدل های خاصی که خودم تو این سال ها بسط دادم، ایجاد کردم به کسب و کارها کمک می کنم.

حوزه ی آموزش عمدتاً آموزش مهارت های ارتباطی، اجتماعی یا همون مهارت های نرم soft skills یا social skills هست مهارت هایی مثل مهارت مذاکره، ارتباط موثر، سخنرانی، فن بیان، گاه مهارت هایی مثل مهارت های فروش، اینها موضوعات اصلی من هست یعنی به صورت خلاصه مشاوره را عرض کردم.

آموزش هم به این صورت و حدود هشت سال هم هست که مدرس دوره های ام بی ای هستم در موسساتی که به عنوان موسسات آموزش عالی آزاد فعال هستند در تهران در اکثر این موسسات من حُب هشت سالیه که ام بی ای درس می دم، البته این هم نکته ی جدید که من خودم ام بی ای هم هستم یعنی بعد از دوره ی کارشناسی من حدود سه سال که کار کردم در حوزه ی آموزش و مشاوره احساس کردم برم این رشته ی ام بی ای اون موقع تازه اومده بود، داغ داغ فکر می کردم چه خبره بعداً فهمیدم خبری نیست.

رفتم سراغ ام بی ای و ام بی ایم رو یه دو سالی کشور مالزی بودم و اونجا خوندم، این هم یه تجربه ای در واقع اونجا کار هم می کردم درس هم می خوندم یه تجربیاتی هم خوب بود اونجا کسب کردم با اینکه اینجا هم دانشگاه شریف ام بی ای قبول شدم منتها جذابیت نداشت برام که حُب من لیسانس پلی تکنیک بودم حالا فوق لیسانس شریف، خواستم برم فرهنگ های دیگه، کشورهای دیگه، مردمان دیگه رو از نزدیک ببینم، باهاشون ارتباط برقرار کنم، کشفشون کنم به همین خاطر ام بی ایم رو هم رفتم مالزی گذروندم

محمد پیام بهرام پور: مرسی از شما، ممنون و یه ذره بریم سوالات خاله زکی بپرسیم، سؤال اصلی چیه؟

حضر: درآمد

محمد پیام بهرام پور: بله راجع به درآمد اگه بخوایم یه خُرده اطلاعات داشته باشیم چون دوستان می خواند عده هایی ست که در ذهن خودشان دارند آپدیت بشه که این فضا چقدر توانمندی داره و اینها، اگه دوست

دارید برامون بگید.

جمال قمری: درآمد؟! من خیرم!

محمد پیام بهرام پور: خُب چقدر خیرات می کنید؟ نفس ها در سینه حبس شده

جمال قمری: کار آموزش و مشاوره من به شخصه چوبش رو خیلی خوردم خُب الان چند ساله که نونش رو می خورم.

چوبشم زیاد خوردم یعنی من یادمه یکی از دوستانم بود، صمیمی ترین دوستم تو دوره ی لیسانس بودم این اومد بیرون گفتش که جمال بریم یه جا استخدام شیم یعنی می شه امنیت به دست بیاریم گفتم تو خسته کننده ای گفتم ن من اصلاً می خوام آزاد برای خودم کار کنم.

بعد روزی هم که این دوست من رفت ایران خودرو استخدام شد به من زنگ زد گفت جمال استخدام شدم سی سال زدم تو گوشش یعنی دیگه با خیال راحت بماند که یه سال و نیم بعد فرار کرد و جذب بخش خصوصی شد ایشون و حالا که باهاش صحبت می کنم همیشه می گه به مراتب کارم سخت تر شده ولی یادگیری داره برام جذاب می شه نسبت به اون کاری که اون زمان داشتم.

ولی خُب نه من افت و خیز زیاد داشته کارم اون اوایل خیلی سخت بود من مثلاً شما فرض کنید یه آدم بیست و چهار پنج ساله بومد مدعی بومد می خوام پیام به شرکت شما مشاوره بدم، طرف می نشست جلوی من پشت میز نگاه می کرد می دید من نصف اونم به لحاظ سنی، بعد من می گفتم من می خوام بهت بگم استراتژی کسب و کارت چی باید باشه خیلی سخت بود.

خیلی سخت بود بعد از یه مدت البته ما یاد گرفتیم که یه پدیده ای هست بهش می گفتند gray hair effect اثر موی جو گندمی، یه نفری رو تو خلاصه اطراف و اکناف خودمون، اقوام و خویشان پیدا می کردیم که موی جو گندمی داشته باشه تو جلسات می بردیم با خودمون، می نشست ها فقط می نشست یه کُت و شلوار تنش می کرد می اومد می نشست اون موقع بهتر پروژه می گرفتیم.

روزی خیلی سخت داشت اوایلش، روزایی که خُب یه روز مثلاً می دیدی امروز کار نیست یه دفعه یه هفته هر روز کار، این دوره ها رو من خیلی داشتم تا اینکه بالاخره خُب تقریباً می شه گفت حدود ده سال، ده سال پیش به یه ثباتی رسید کار به من که تقاضا وجود داشت شرکت ها، موسسات و غیره.

اون وقت من بومد که انتخابگر بومد یعنی من بومد که می گفتم دوست دارم که این کار رو بیشتر انجام بدم از اون موقع طعم کار برای من فوق العاده شیرین تر و دل چسب تر شد قبلش سرشار از اضطراب بود انکار نمی کنم.

به لحاظ درآمدی همه جوهره کار کردم از مُفت کار کردم تا الان که این دستگاه پوز... اینجا نصبه، کارت همرا تون هست؟

محمد پیام بهرام پور: بله بله هست

جمال قمری: البته بعضی ها کارت بکشی پولشون در نیامد. به لحاظ عدد چی بگم بهت؟

محمد پیام بهرام پور: مثلاً، مثلاً یه سال رو بخوایید بگید یا مثلاً دارم می گم یه، عذر می خوام عزیزی گفتند که مثلاً دو میلیارد تو یک سال چیز دور از ذهنی نیست، اتفاق افتاده. یا مثلاً علی حاج محمدی دوست مشترکمون مثلاً گفتند یه روز چقدر گفت؟

حضار: هفتاد میلیون

محمد پیام بهرام پور: هفتاد میلیون تو یه روز داشته مثلاً، بهترین روزش بوده البته یعنی بچه ها می دونند که نباید ضرب در سیصد و شصت و پنج بکنند، قلبم گرفت می خوايید عدد رو بگید الان. عرض به خدمتون هر جور که دوست دارید هدف از این سؤال اینه که ما بگیم که واو می شه

جمال قمری: اوهوم

محمد پیام بهرام پور: الکی هم بگید بهتر

جمال قمری: چشم، چشم، خُب پس

طرف می گفتش که آخه یه مردی برمی گرده به همسرش هم خیلی ... بودند می گه ایال یه برنجی امشب بپزیم، بسازیم که روش دو وجب روغن باشه، بعد می گه مرد آخه خیلی چرب می شه می گه بابا ما که نداریم بذار دو وجب روش باشه، خُب، حالا من هم می خوامید اینجوری بگم بهتون، حالا که مفتحه حالا هر چیزی که دلمون می خواد می گیم دیگه.

تو کار آموزش دو جوره یه زمانی هست که شما باید خودتون باشید تا اصطلاحاً سرویس رو دلیور کنید یعنی من می رم آموزش می دم میام بیرون، خُب این یه سقفی داره.

خُب مثلاً برای من اینکه یه روز یه شرکتی جمال قمری رو ببره برای یک آموزش به پرسنلش، به مدیرانش تقریباً می شه گفت بازه ش بازه بسته به اینکه چند ساعته باشه جلساتشون، کی ها بشینند، چند نفر باشند، ایاب و ذهاب، چه شهری باشه و غیره ولی تقریباً یه چیزی حول و حوش چهار تا پنج تومانه برای یک روز آموزش ورکشاپ برای یک شرکت، تقریباً یک عددی بین این حول و حوشه.

برای سخنرانی در قالب نیم ساعت یک ساعت خُب قصه یه مقدار فرق می کنه شما دیگه ساعتی یه ساعت، یک سخنران یک ساعتش رو ساعتی حساب نمی کنه چون یک حضور داره اونجا می گه من امروز درسته یک ساعت برای شما سخنرانی می کنم اما چقدر زمان می دارم؟

با مقدمه و موخره ش ممکنه نیم روز من رو بگیره و ضمن اینکه این روز برای من یک هزینه ی فرصته یعنی من این روز رو به شرکت یا سازمان دیگه ای نمی تونم اختصاص بدم، اون حکایتش متفاوت.

اما وقتی شما حضور خودتون برای فروش، برای دلیوری کردن ضروری نباشه مثل زمانی که شما یه بسته ی آموزشی دارید دیگه سقف آسمون خیلی بلندتر از این حرف هاست و این عدد و رقم هایی که پیام عزیز گفت کاملاً دست یافتنی و البته خیلی هم دلچسپ، شما خونه ات نشستنی و داره پول می افته.

محمد پیام بهرام پور: یا الان که دارید صحبت می کنید باز این اتفاق داره می افته.

جمال قمری: داره می افته، مشاوره قصه ش یه مقدار فرق می کنه با آموزش، آموزش رو شرکت ها من بیشتر از تجربیات سازمانیم برای شما می گم، چون شما مدرسانی که تو فضای عمومی کار می کنند زیاد دیدید.

من بخاطر اون تجربیات چندین ساله ی کورپورترینگ، کار کردن با شرکت های مختلف در ایران اعم از شرکت های کوچک، متوسط، بزرگ، خودروسازها سایپا، ایران خودرو، همراه اول، ایرانسل، پارس آنلاین، همکاران سیستم، فولاد خوزستان، مالتی نشنال ها، شرکت های خارجی مثل نسله، یونیلور، دنون، هنکن با خیلی از این شرکت ها من به عنوان training مدرس کار کردم و کار می کنم.

حالا مثلاً من همین فردا موسسه سفیر آموزش دارم، چند روز بعدش پارس آنلاین، این تجربیات رو خدمتتون می گم فک می کنم ارزنده باشه، مشاوره قصه ش اینه که یه شرکتی میاد از تخصص شما استفاده می کنه برای اینکه یه مشکلی رو حل کنه شما سولوشن یا راهکاری بهش بدید یا آنچه نداره را براش مستقر کنید مثل یک سیستم، نظام سازمانی یا اینکه ممکنه مشکل جدی امروز نداشته باشه اما هدف بزرگی برای آینده ش داره و شما کمک می کنید در راستای نیل به اون اهداف.

مشاوره می تونه ارزش درآمیش خیلی بالاتر از این حرف ها باشه شما یک پروژه می تونید بگیرید چند صد میلیون و توی چند ماه انجامش بدید نسبت به آموزش این حسن رو داره، نسبت به آموزش حضوری که درآمد بزرگتری می شه ازش به دست آورد.

چالش ها و به قول همشه‌ریمون دشواری هایی که داره اینه که مشاوره حرف و حدیث توش زیاد هست. روز



اول اون مدیر میاد می شینه می گه من این رو می خوام، سه ماه بعد می گه راستی این هم می خوام، شما برنامه ریزی کردید اصطلاحاً اسکوپ پری پیش میاد یعنی دامنه ی پروژه رو بیست سانت در نظر گرفته بودید یه دفعه طرف می کندش چهل سانت دو برابر نیرو بذارید.

هرچقدر هم باهاش صحبت می کنید می گه نه من اگه این نباشه خُب اصلاً به دردم نمی خوره.

مشاوره این سختی ها رو داره ولی امکان درآمد زایی توش خیلی بالاست اگر واقعاً شما متخصص باشید، رزومه داشته باشید، رزومه رو برای خودتان بسازید، بتونید برید از خودتون دفاع کنید، طرح بدید، پروپوزال بدید، اقناع کننده پرزنت کنید، معرفی بکنید چیزهایی که شما در یک همچین مسیری دارید می آموزید.

قطعاً، اینها می تونه خیلی بهتون کمک کنه و من چون آموزش و مشاوره رو همیشه همزمان انجام می دادم و یه وقت هایی مثلاً حسی کفه ی ترازو رو به سمت و به نفع آموزش سنگین تر کردم، یه وقت هایی در همین سیزده چهارده سال، یه وقت هایی به نفع مشاوره، حسی بوده.

من خیلی آدم حسی هستم یعنی بر خلاف خیلی از دوستانم فقط به این فکر نمی کنم که خُب کدومشون الان درآمدزایی بیشتری داره من فقط دنبال اون برم، نه من مأخذ کلام خیلی عشقی ام به شدت، یعنی با چی عشق می کنم می رم دنبال اون، فقط در قید و بند اون نیستم که امسال الان کدوم پتانسیل درآمدزایی داره؟ این حداقل می تونم بگم اولویت اولم نیست شاید اولویت دومم باشه.